



نگاهی به جنبش کارگری

مقدمه

نزدیک به ۳ دهه است که رژیم جمهوری اسلامی تلاش می کند تا به هر قیمتی شده فعالین کارگری را بعنوان موانع سر راه انباشت سرمایه، از صحنه جامعه و چالش های طبقاتی بردارد. این طرح ضد کارگری، برای اولین بار و بطور آشکار از زبان "خمینی" و در نماز جمعه تهران بیرون آمد. قابل ذکر است، نامبرده جهت پایمال کردن حقوق حقه کارگران و مشروعیت بخشیدن به خشونت و سرکوب جنبش کارگری، رسماً اعلام کرد که "در جامعه ایران مقوله ای تحت عنوان "کارگر" و سرمایه دار، وجود ندارد زیرا همه امت محمد هستند".

بعد از شنیدن این حرفهای ضد کارگری، بلافاصله دیگر سران ریز و درشت رژیم، مانند حلقه درویش در مجلس اسلامی دوره جمع شدند و در آن راستا، اولین "لایحه قانون کار" را بتصویب رساندند. در همین نشست، نمایندگان مجلس "لایحه" مورد نظر را جهت درج در "قانون اساسی"، به "ولی فقیه" واگذار کردند. بعد از طی شدن اینگونه مراحل شعبده بازی، طرح مورد نظریه تأیید رهبر جمهوری اسلامی درآمد و بدین صورت به بندی از "قانون اساسی" نیز مبدل گشت. دولتمردان نظام اسلامی، نه تنها به محتوای ارتجاعی آن اکتفاء نکرده بلکه "تبصره" ای که اساساً جنبه اجرایی دارد، به این "قانون" اضافه نمودند. این تبصره، ماموران حفاظت اطلاعات را ملزم می کند، با افرادی که از این قوانین قرن وسطایی سر پیچی می کنند، به بهانه اقدام علیه امنیت ملی، اغتشاشگر، اراذل و اوباش، ناسائی و دستگیر نماید. در راستای همین تبصره بود که "خلخال" و دیگر جنایت کارهای این حکومت، هزاران انسان کارگرو زحمتکش را زیر وحشیانه ترین شکنجه ها برد و آخر سر نیز بخش زیادی از آنها را در ملاء عام حلق آویز کردند.

آنچه که ذکر شد، تنها ادعای صرف نیست بلکه واقعیتهای تلخی را در بر می گیرد که بطور مستند و لحظه به لحظه منعکس شده و نهادهای حقوق بشر از جمله سازمان صلیب سرخ جهانی، سازمان ملل متحد، احزاب و سازمان های تساوی طلب جهانی و ... با ذکر نام، شهرت، زمان و مکان به ثبت رسانده اند. هدف از نوشته ای که پیش رو دارید، باز تکثیر آمار و ارقام مربوط به جنایت های سیستماتیک این رژیم اسلامی نیست. برعکس، اشاره به فراز و نشیبهای جنبش کارگری و اساساً روندی است که در خیلی موارد رژیم را در اجرای سیاست هایش ناکام گذاشته است.

این دوره از چالش های کارگری، حال و هوای انقلاب را بخود داشت زیرا تعداد زیادی از فعالین کارگری و دیگر اقشار تهی دست جامعه، هنوز انقلاب را خاتمه یافته ندیده و در انتظار آن بودند که رژیم تازه به سر کار آمده را به زیر بکشند. اما این محاسبه غلط بود زیرا بعد از قیام، بخشهای چشمگیری از توده های کارگر و زحمتکش، هر کدام به دلائلی میدان مبارزه را رها کرده و به خانه هایشان رفتند. در نتیجه، یک اقلیت مبارز و پراکنده در سطح نخبگان، در میدان مبارزه **علنی** باقی ماندند. با این حال، قابل پیش بینی بود که جنبش نخبگان به قیام دوم منجر نمی گردد. منتها نباید فراموش کنیم، این اقلیت با از خود گذشتگی و ابتکارهای که بکار برد، ج.اسلامی را زیرمگنه فشار قرار داد. بطوریکه رژیم از ترس توده های شدن این چالشها، به وحشت افتاد و جهت مقابله با چنین احتمالی، از طرفی درصد دستگیری، شکنجه و اعدامها را افزایش داد و از سوی دیگر به کشورهای اسلامی و شرکا پناه برد.

دوره ای که ذکر شد، از چند جهت برای نسل جدید، حائز اهمیت است. نخست، این تاریخ بطور شفاف نشان داد که چالش های خود جوش و عدم سازمانیافته، اگر به انقلاب نیز ختم شود، برای طبقه کارگر ثمر چندانی در بر نخواهد داشت. بنابراین، رمز عدم تکرار سناریوی سال ۵۷، درگرودرجه آمادگی امروز و ازسوی دیگری نحوه درس گرفتن از آن ناکامی بستگی دارد.

در پیوند با این موضوع، پائیز سال ۱۳۶۰، در جمع کارگران سد قشلاق سنندج (شرکت صابیر سابق)، بنده نظر خود را بیان کرده و کماکان نیز بر آن عقیده ام که طبقه کارگر، در بطن آن تحول از آمادگی قبلی جهت بدست گرفتن اداره سیاسی و اجتماعی جامعه برخوردار نبود. البته می دانم که تعدادی از مبارزین، کماکان نظر دیگری را دارند. روشن است که این دسته از فعالین، کماکان فضای آن دوران را با خود حمل می کنند. در اینجا، بار دیگر تاکید می کنم که آنها نحوه سرنگونی نظام پادشاهی و ازسوی دیگر عدم آمادگی قبلی طبقه کارگر را با یکدیگر قاطی کرده اند. این درست است که حکومت "شاه" با نیرو و اراده جمعی ما به زیر کشیده شد، اما این فاکتور به معنای آمادگی ما جهت پاسخگویی به نیاز اجتماعی محرومان ابدی نبود.

برای نمونه، در جریان انقلاب، تمام انرژی فعالین کارگری به پروسه و نحوه سرنگونی رژیم "شاه" معطوف ماند. انگار همه چیز از پیش آماده بود و تنها سقوط آن رژیم را کم داشتیم! بلاخره، به آن مرحله رسیدیم و دیدیم که "شاه" پا به فرار گذاشت و رژیم اسلامی نیز جایگزینش شد. حال، اگر تنها سقوط حکومت سلطنتی را کم داشتیم، پس چرا به هدف خود نرسیدیم؟ در پاسخ به این سوال، متوجه می شویم که تنها مایه گذاشتن روی پروسه سرنگونی این یا آن حکومت سرمایه داری کافی نیست زیرا هنر هر دگرگونی در نتایج آن معنی پیدا میکند. از این رو، به آن مخرج مشترک می رسیم که هیچ تحولی بطور شانسی از آن کسی نمی شود.

در پیوند با نارسائی و درجا زدن ما در طغیان سال ۵۷، لازم است که به سه فاکتور عمده اشاره بشود. نخست، عدم تشکل های مستقل کارگری، دوم عدم حزب پر نفوذ کمونیستی و سوم عدم برنامه از پیش تدوین شده. اگر، از این سه ابزار بهر مند می بودیم، بسیار محال بنظر میرسید که ارتجاع اسلامی قدرت را از آن خود نماید.

بنابراین، تا مادامکه این سه خلاء پر نشود، صرفا دم زدن از انقلاب آتی ما را بجای نمی برد. در این رابطه، یک واقعیت تلخ را باید قبول کنیم و آن این است: نه دیروز از صف واحد و میلیونی جهت ایجاد جامعه آزاد و برابر برخوردار بودیم و نه امروز آن خلاء را پر کرده ایم. وگرنه، چطور یک اقلیت می تواند ثمر یک حرکت آگاهانه را از یک اکثریت مطلق برآید؟ در اینجا، جهت صحت بخشیدن به استدلال خود، توجه شما را به انقلاب اکتبر ماه سال ۱۹۱۷ در "سویت" سابق، جلب می کنم.

در جریان انقلاب اکتبر، سرمایه دارها بعنوان یک اقلیت نه تنها ساکت ننشستند بلکه آخرین نیروی خود را بکار بردند که درشکلی دیگر خود را جانشین حکومت سرنگون شده "تزار" نمایند. اما، از آنجاییکه در مقابل طبقه کارگر متشکل و حزب با نفوذ آنها قرار گرفتند، خیلی سریع به حاشیه رانده شدند. در مورد انقلاب ۵۷ نیز، همین استدلال صدق می کند زیرا در آن زمان، ما نه از تشکل های وسیع کارگری و توده های برخوردار بودیم، نه حزب کارگری و کمونیستی را داشتیم و نه از برنامه شفاف جهت ایجاد یک جامعه آزاد و برابر بهرمنند بودیم. اگر ما هم، مانند کارگران "سویت" سابق خود را برای طغیان بهمن ۵۷ آماده می کردیم، شکی نیست انقلاب به بیراهه کشیده نمی شد و اقلیتی مرتجع هرگز نمی توانستند بقدرت برسند.

منتها، در مورد پاره ای از دست آوردها، با تعدادی از فعالین کارگری که کماکان بگونه ای دیگری فکر می کنند، توافق نظر دارم. برای نمونه، گرچه ثمر انقلاب را از دست دادیم، اما بعد از آن و در سطح گسترده ای میدان را از سرمایه داران تنگ نموده و اجازه ندادیم که این ارتجاع افسارگسیخته، جامعه ایران را طالبانیزه نماید. اگر در خاطر داشته باشید، سرمایه داران ریز و درشت، عزم جزم کرده بودند که حتی واژه "کارگر" را برسمیت نشناسند. اما چالشهای بعد از انقلاب، این سیاست ضد کارگری را چنان با شکست مواجه ساخت که خود "ولی فقیه" مجبور شد که حرفهای اولیه اش را پس بگیرد و دم از "کارگر" و "تشکلهای کارگری" بزند. دیدیم که آنها، بصورت عوامفریبانه دست بکار شدند و در مقابل تشکلهای مستقل کارگری، "شوراهای اسلامی کار"، "کمیته های حل اختلاف" و "خانه کارگر" را ایجاد کردند. قابل ذکر است، همان موقع کارگران پیشرو، این چرخش رژیم را در تداوم نقشه های ضد کارگری قبلیش تلقی کرده و به صراحت نیز بیان داشتند که اینگونه شعبده بازی، ناشی از ترس و اساسا حاصل یک توازن قوای معین است، نه تغییر در ماهیت رژیم جمهوری اسلامی.

در هر حال، این عقب نشینی، حاصل کشمکشهای داغ طبقاتی آن دوران بود. وگرنه، هیچ گاه ج.اسلامی حاضر نمی شد که حرفهای رهبرش را زیر پا بگذارد. طبعاً، چالشهای کارگری و توده ای این مقطع، تنها به چهارچوب طرح مطالبات روز محدود نماند، بلکه گامی جلوتر رفت و در سطحی گرچه محدود پروسه سرنگونی رژیم را مطرح کرد. این چالشها، گرچه ج.اسلامی را به زیر نکشید، اما زیر بنای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را با یک بحران لاینحل روبرو ساخت. در این دوره، نه تنها ج.اسلامی بلکه بورژوازی جهانی از اوجگیری مبارزات کارگری و توده ای احساس خطر کرد. آنها از ترس شکل گیری یک بلوک سوسیالیستی در ایران و منطقه و از سوی دیگر بمنظور معامله تجارتنی آستینها را بالا زدند و در آن شرایط حساس زیر بال این نظام اسلامی را گرفتند.

علاوه بر این، آنها جهت دستیابی به لقمه‌های چربتر، مدیای جهان و نهادهای که ژست حقوق بشر را بخود گرفته را متقاعد نمودند که آنها نسبت به انعکاس سرکوبهای وحشیانه توسط جمهوری اسلامی و چالش‌های کارگری و توده‌ای لال شوند. بدینصورت بورژوازی جهانی، این رژیم عصر حجری را از مرگ مقطعی نجات داد.

دوره دوم

در بطن شرایطی که ذکر شد، تعداد چشمگیری از فعالین کارگری دستگیر و اعدام شدند. تداوم این وضعیت، از طرفی چالشهای کارگری را با کاهش روبرو ساخت و از طرف دیگر، یک نوع تشدد و سردرگمی در میان فعالین باقی مانده به بار آورد. جمهوری اسلامی، بمنظور جلوگیری از آرایش مجدد فعالین کارگری، به سیاست دستگیری، اعدام و میلیتاریزم در محیط کار و زیست ادامه داد. در بطن این شرایط بود که توده‌های معترض هم، از روی ناچاری و کاهش کشتارها به یک نوع رکود مقطعی رضایت دادند.

این رکود از اوایل سال ۶۰ آغاز گردید و تا اواخر سال ۶۴ ادامه پیدا کرد. البته این بمعنای چشم پوشی از نارضایتی پراکنده در این یا آن گوشه جامعه نیست. بر عکس، منظور یک رکود معینی است که در سطح سراسری به جنبش کارگری تحمیل گردید. حال، اگر از مسائل حاشیه‌ای بگذریم، آنگاه به دو فاکتور محوری مواجه می شویم. نخست، فضای پر از رعب و وحشت از جانب رژیم و دوم بی خطی و دنباله‌روی فعالین کارگری از جریانات غیر مسئول و روشنفکری.

در طول تاریخ جامعه بشری، نمونه‌ای در دست نیست که اسلام سیاسی به بجای قهر و خشونت، زبان دیالوگ را با مخالفین سیاسی و صنفی در پیش گرفته باشد. از این رو، لازم بود که قبل از انقلاب و شیوع تعفون اسلامی، جامعه را واکسنه می کردیم. متأسفانه، بجز جامعه کردستان، هیچ گونه پاد زهر و یا طرحی عملی جهت مقابله با عربده کشی اسلام در میدان نبود. این تنها در کردستان بود که گروه‌های مدافع اسلام سیاسی، زیر منگنه های فشار رادیکالیزم قرار گرفتند و نتیجتاً از نظر سیاسی و تشکیلاتی در هم کوبیده شدند. این تاریخ، بیانگر آن حقیقت است که در دیگر نقاط ایران، رهبرانی مانند رفیق "فواد"ها در صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه غایب بوده‌اند. آن روزها، بخش رادیکال جامعه ایران، نه از جهتگیری شفاف برخوردار بود و نه از جنبش کارگری و توده‌ای کردستان درس گرفت. بر عکس، از جریانات کره مریخی و دانشگاهی دنباله روی کرد و آخر سر نیز از مبارزه زیر زمینی و محافل‌های ۲ الی ۴ نفره سر بیرون آوردند.

مسیری که جنبش کارگری و توده‌ای خارج از کردستان طی کرد، یک اشتباه بزرگ بود زیرا گزینه چالش‌های زیر زمینی و ایجاد محافل‌های چند نفره پاسخ به آن وضعیت نه‌تنها نبود بلکه در ابعاد گسترده‌ای به نفع رژیم اسلامی تمام شد. با نگاهی ولو مختصر به فراز و نشیبهای جنبش کارگری در سطح بین‌المللی، مشخص می شود که گزینه قایم شدن و خزیدن به درون محافل‌های چند نفره، جزء فرهنگ و سنت مبارزاتی کارگران محسوب نشده و نمی شود. بنابراین، با جرات می توان تاکید کرد که اینگونه "مبارزه"، بر گرفته از سنت چریکی و تحت یک شرایط غیر متعارف به جنبش کارگری تزریق شده است.

وگر نه، حکمت گزینه مخفی شدن برای کارگر قیام کرده، در چیست؟ از نظر من، جنبش کارگری با اعتصابات و اعتراضات وسیع و سراسریش معنی پیدا می کند نه با تیکه تیکه شدن و نه با خریدن به درون محافلهای محدود و چند نفره.

در آن زمان، این فرهنگ غیر پیشرو، به اندازه‌ای در درون جنبش کارگری ریشه دوانده بود که فعالین کارگری از محفل‌ها به عنوان یک مدل مدرن و یک ابزار پیشرفته مبارزاتی یاد می کردند. استدلال آنها اساساً بر این نکته استوار بود که این محفل‌ها بر اساس دوستی و شناخت قبلی شکل می گرفتند و از نقطه نظر آنها این پدیده باعث می شد که سرویس‌های جاسوسی رژیم نتوانند فعالین کارگری را ردیابی نمایند. ظاهر این قضیه ممکن است درست باشد. اما در اصل غلط است زیرا اینگونه تئوریا از سنتهای کارگری نشأت نگرفته و در عمل نسخه‌ای است برای رواج دادن به پاسیفیسم. اگر، مکان کار و استثمار، علنی است؟ اگر بی حقوقی بطور آشکار تشدید می شود، پس، حکمت مخفی شدن فعالین کارگری و جمع شدنشان در قالب محافل‌های کوچک، در چیست؟ در کجای دنیا فعالیت زیر زمینی سنت کارگر بوده و یا توانسته فضای پلیسی، زورگویی و استثمار را از ریشه برچیند؟ از این رو، مشخص می شود که فاکتور دوم نیز در پروسه رکود جنبش کارگری نقش داشته است.

همانطور که در طول بحث تأکید کردم، انتخاب محافل کارگری و دعوت کارگران به چالش‌های زیر زمینی، از فرهنگ پیشرو کارگری نشأت نگرفت و آنچه که ما انجام دادیم، یک اشتباه تاریخی بود زیرا ایجاد محافل‌های ۲ الی ۴ نفره، ما را از کار علنی و موضوع اصلی به مراتب دورتر کرد. محفل‌های کارگری، دقیقاً ناشی از بی‌خطی فعالین کارگری و اساساً نسخه جریان‌ات روشنفکری بود. این طرز تفکر، در اساس با فرهنگ پیشرو و کارگری همخوانی نداشته و ندارد. در نتیجه، از این اشتباه باید درس گرفت و حتی در بدترین شرایط نیز نباید به میدانی برویم که بورژوازی تعیین کرده است.

عروج سنتهای کارگری

از اواخر سال ۶۴، بازتاب تشدید ناعدالتی و از سوی دیگر پیامد مخرب جنگ ایران و عراق، یکی پس از دیگری در چهار گوشه جامعه بخصوص در قلب خانواده‌های کارگری سر بلند کرد و در ادامه خود آنها را با تراژدیهای گوناگون روبرو ساخت. تداوم این وضعیت، تعداد کودکان خیابانی، تنفروشان، نایلون فروشان، واکسیها و ... را بطور چشمگیر و بی سابقه افزایش داد. منتها، دیری نگذشت که کاسه صبر توده‌های خشمگین لب ریز گردید و دیدیم که صدای نارضایتی آنها در چهار گوشه جامعه بلند شد.

نکته حائز اهمیت اینجاست، در بطن وضعیتی که ذکر شد، بخشی از مبارزین بدرست متوجه شدند که دیگر کار مخفی هیچ معنای و مفهومی ندارد زیرا توده‌های محروم علیه دشواریها بطور علنی پا به میدان مبارزه گذاشته بودند. در نتیجه، آلترناتیو دوم یعنی فعالیت به صورت علنی مطرح گردید. در پرتو این مبحث، محفل‌های کارگری مورد مناقشه فعالین قرار گرفت و مخرج مشترک گرفته شد که محفل‌های ۲ الی ۴ نفره، پتانسیل سازماندهی چالش‌های علنی طبقه کارگر را ندارند. قابل ذکر است که از اوایل شروع کار علنی، مقداری ترس وجود داشت. منتها، از طریق تبادل نظر و ... نه تنها رفع گردید بلکه جهت‌گیری شفاف و موثری را پیش روی معترضین قرار داد.

جنب و جوشهای که ذکر شد، بطور آشکار شیوه و سنت مبارزات کارگری را بار دیگر در ذهن فعالین کارگری، زنده کرد. این پروسه، برای جنبش کارگری بسیار حیاتی بشمار می رود زیرا یک نگرش نوین را متولد کرد و این شیوه کار توانست گامی جنبش کارگری را رو به پیش حول دهد. یکی دیگر از خاصیت‌های کار علنی، این بود که فعالین کارگری متوجه شدند که مطالبات یک شبه متحقق نمی شود بلکه این آرزو احتیاج به فعالیت‌های گام به گام و حوصله متینانه‌تر دارد. با این حال دیدیم که چالش‌های علنی جایگزین کار مخفی و محافل‌های چند نفره گردید و بدین صورت بود که پرده رکود بر روی جنبش کارگری بر داشته شد.

چند فاکتور

طبق اظهار نظر تعدادی از تکنوکرات‌های جبهه متلاشی شده مشهور به "دوم خرداد"، ۶۵ درصد از مردم ایران زیر خط فقر اقتصادی قرار دارند. در ادامه همین پژوهش تاکید شده که ۱۵ درصد هم در حد زندگی بخور و نمیر بسر می برند و بلاخره در پایان این تحقیقات ذکر شده که ۲۵ درصد نیز از کل ناز و نعمات جامعه برخوردار می باشند. علاوه بر این، جمعی از دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک تهران هم طی تحقیقاتی تقریباً مشابه، به دو فاکتور مهم اشاره کرده‌اند. بر اساس پژوهش بعمل آمده، معاش‌های معوقه سه سال اخیر کارگران و از سوی دیگر "حدود ۸۰ درصد از تولید ناخالص ملی، به ارگان‌های عریض و طویل ارتش و سپاه پاسداران" و از سوی دیگر به "پروژه نیروگاه هسته‌ای اختصاص یافته است.

طبق اظهار نظر سران ریز و درشت ج.اسلامی هم، پروژه "نیروگاه هسته‌ای" هنوز کامل نشده، بنابراین آنها در نظر دارند که در دور آتی بودجه فوق العاده ویژه‌ای به این مسئله اختصاص دهند. علاوه بر این، "احمدی نژاد" طی نطقی در حضور "فرماندهان سپاه پاسداران"، رسماً اظهار داشت که در نیمه دوم سال جاری، جنگ افزارهای جدید و مدرنتری برای دفاع از "تمامیت ارضی ایران" خریداری می شود. با این حال، از امروز روشن است که چه روز سیاهی پیش روی توده‌های کارگر و زحمتکش قرار دارد.

نزاع بر سر چیست؟ اولاً پروژه جنجال بر انگیز "نیروگاه هسته‌ای" و اصرار ج.اسلامی در جهت به ثمر رساندن آن و از سوی دیگر خرید پی در پی جنگ افزارهای مختلف، از موضع قدرت رژیم و دلسوزیش برای جامعه ایران نشأت نمی گیرد. بر عکس، اینگونه تلاشها انعکاس یک بحران حاد است که شاه‌رگها و گلوی رژیم را شدیداً زیر فشار قرار داده است. دوماً، تا آنجائیکه به "غرب" و شرکاء بر می گردد، دو نگرانی به چشم می خورد. ۱) آنها از آن روز رنج می برند که ج.اسلامی زیر پوشش "نیروگاه هسته‌ای صلح آمیز" به بمب اتم و یا دانش ساختن آن دستیابد. در چنین شرایط احتمالی، شکی نیست که رژیم اسلامی به بعنوان یک دولت متعارف و با ثبات به ردیف دیگر کشورهای هسته‌ای دنیا می آید. بازتاب چنین روزی، برای "غرب" مناسب نیست زیرا معادلات منطقه‌ای را متحول می سازد و دیگر کنترل ج.اسلامی نیز برایشان بسیار دشوار خواهد بود. هراس بعدی "غرب"، از سقوط رژیم توسط توده‌های تهی دست و به سر کار آمدن سوسیالیست‌ها می باشد.

اگر فراموش نکرده باشید، چندی پیش دولت آمریکا سرمایه‌های هنگفتی را زیر پوشش کمک به اشاعه "دمکراسی" در ایران، در اختیار تعدادی از شخصیت‌های ملی مذهبی و از سوی دیگر اپوزسیون ارتجاعی و رنگارنگ، ترک، بلوچ، کرد و عرب گذاشت. هدف آنها از چنین اقدامی، اساساً جلوگیری از روند تغییر رژیم از طریق پائین بود. ترس آنها این است که اگر طغیانی صورت بگیرد، ساختن جامعه برابر یکی از احتمالات بشمار می‌رود. طبیعاً ایجاد جامعه انسانی به نفع بورژوازی جهانی نیست. در نتیجه، آنها به تکاپو افتاده‌اند که از طریق دست‌نشانده‌های خود و یا راه اندازی جنگ خانمان سوز، نگذارند جامعه برابر متحقق شود. اما برخلاف خوابی که نیروهای ائتلاف آمریکا دیده بودند، توده‌های کارگر و زحمتکش پا به میدان گذاشت و یک **نه‌ی** بزرگ را به پیشانی مزدوران بومی و "بوش" کوبید. اکنون پس‌لرزه‌های این شکست، "نیروهای ائتلاف" آمریکا را با یک بحران لاینحل روبرو کرده و در حال حاضر مشغله‌های اصلی آنها دعوا بر سر تقسیم دلارهای دریافتی و ... می‌باشد.

واقعیت‌های دور اخیر نشان داد که سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در جامعه ایران مطرح است. بنابراین لازم است که کارگران و همه‌ی برابری‌طلبان، خرده‌گلیایه‌هایشان را کنار بگذارند و بصورت متحدانه چالش‌های دور آتی را به نفع استثمار شدگان متحول سازند.

چشم انداز آتی

بناء به تمایز و پراکندگی که در صفوف طبقه کارگر و فعالینش وجود داشته و دارد، روشن است که پروسه فارغ شدن از درد و رنج‌های چندین ساله و از سوی دیگر بنیان‌گذاری جامعه‌ای عاری از نابرابری، به فعالیت‌های گام به گام و به متانت و حوصله رهبرانش بستگی دارد. گرچه، صف ما همواره پراکنده است. گرچه تابحال تشکلی آزاد و مستقل نداریم. گرچه تمایز طبقاتی در میان فعالین کارگری، کماکان سر جایش باقی مانده است. اما علی‌رغم اینگونه نارسائی که بدان اشاره کردم، چالش‌های دور اخیر، بخصوص بیانیه‌ها و قطعنامه‌های اول ماه مه در سه‌الی چهار سال اخیر و از سوی دیگر، شکل‌گیری کانون‌ها و کمیته‌های مختلف کارگری نشان می‌دهد که پروسه اتحاد کارگری روی ریل واقعی خود قرار گرفته و به پیش می‌رود. بنابراین، بسیار بعید بنظر می‌رسد که ج.اسلامی از طریق تهدید، زندانی کردن و پرونده سازی و غیره جنبش کارگری را به دوره خفقان و سرکوب سال ۶۰ برگرداند.

منتها، آنچه که ذکر شد، به این معنای نیست که ج.اسلامی دست روی دست می‌گذارد. برعکس، از تهدید و خشونت نه تنها دست نمی‌کشد بلکه ممکن است آنرا افزایش دهد. اکنون، کشمکش‌های طبقاتی بر سر یک دو راهی یعنی تکرار خفقان دوره ۳۰ خرداد سال ۶۰ و از سوی دیگر اوج‌گیری چالش‌های کارگری و در یک کلام بهبود اوضاع قرار گرفته است. در این رابطه، هم در درون ج.اسلامی و هم در درون جنبش کارگری، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. جناح "احمدی نژاد" تمایل به خشونت دارد. اما جناح بعدی در صدد آن است که از طریق وعده و وعیدهای سرخرمن و ایجاد شکاف و تفرقه در بین کارگران هدف "احمدی نژاد" را متحقق سازد. این دومی، به مراتب خطرناکتر از جناح خشونت طلب است زیرا این مدت در دوره‌ای خیلی‌ها را متوهم کرد. تا آنجائیکه به جنبش کارگری بر گردد، موضوع روشن است زیرا در حال حاضر جنبش کارگری ایران به یک موضوع بین‌المللی تبدیل شده است.

این فاکتور، در خیلی زمینه‌ها دست ج.اسلامی را از پشت بسته وگرنه خیلی وقت پیش وضع موجود را به دوره سال ۶۰ بر می گرداند. اکنون، سرنوشت فعالین کارگری ایران، روی میز نهادهای حقوق بشر، پارلمانها، احزاب، سازمان ملل متحد و اتحادیه‌های کارگری است و آنها عملکرد رژیم را زیر ذره‌بین گذاشته و به عناوین مختلف علیه آن اظهار نظر می کنند. اگر از چنین موقعیتی بهرمنند نمی بودیم، خیلی وقت پیش محمود صالحی و دیگر فعالین کارگری را مانند جمال چراغ ویسی ها حلق آویز می کردند.

فعالیت های محمود صالحی در زندان، درس بزرگی است. وی در زندان و با وخیمترین وضع جسمی، نشان داد که کارگران جزء از دست دادن زنجیرهای بردگی هیچی برای از دست دادن، ندارند. بنابراین، در زندان باشد یا بیرون، ما مخالف سرمایه‌داران هستیم و از زندگی برابر و مرفه دفاع می کنیم. این درست است که آنها، با ضرب و شتم آقای محمود صالحی و چند تن دیگر از فعالین جنبش کارگری را دستگیر و روانه زندان کرده‌اند. اما، در مقابل اینگونه انسان ربایی، علاوه بر اعتراض جامعه جهانی، هزاران فعال کارگری از شهر سقز گرفته تا سنندج و هفت تپه، دست به دست یکدیگر داده و مصرانه خواهان پیمودن راه محمود صالحی و تحقق آرزوهای والای انسانی وی می باشند. این چالشها نشان می دهد که جنبش کارگری وارد فاز تازه‌ای شده است. بنابراین و برخلاف تعدادی از فعالین کارگری، اکنون زمینه پیش از پیش مساعدتر بنظر می رسد که جنبش کارگری را از حالت دفاعی بیرون بیاوریم. راه این تحول، مکاتبه با ارگانهای دولتی نیست.

خروج از وضع موجود

اگر بخواهیم از یک راه حل منطقی و قابل تحقق دم بزنیم، ابتدا لازم است تصویر درستی از وضع موجود داشته باشیم. در اینجا، منظور بحث مشخص در بطن اوضاع مشخص است. اکنون، جنبش کارگری با دو مشکل درونی یعنی نخبگان و بروکراتیسم دست و پنجه نرم می کند.

- نخبگان:

اگر به بافت جنبش کارگری، نگاهی گذرا داشته باشیم، آنگاه می بینیم که بخش عمده وظائف روی دوش نخبگان قرار دارد. تجربه نیز وسیعا ثابت کرده که نخبگان قادر به آن نبوده و نیستند که مشکل کل طبقه را حل نمایند. ممکن است جمعی از کارگران در این یا آن محیط بتوانند بخشی از مطالبات خود را به صاحب کار تحمیل نمایند. اما اینگونه مبارزه در اصل با شیوه کار منسجم و سراسری تفاوت دارد. در اینجا، تاکید من بر روی چالشهای دومی است. زیرا تنها با واژگون کردن آرایش فعلی و در پیش گرفتن کار جمعی است که یکایک کارگران پا به میدان می گذارند. ممکن است، یک شبه نتوانیم بر این مشکل غلبه نمایم. اما، شکی ندارم که در دراز مدت فایق خواهیم شد.

بازتاب زیانبار جنبش نخبگان، وضع موجود است. برای نمونه، اگر ما یک جنبش متحد کارگری را در میدان نبرد با سرمایه‌داری داشتیم، طبعاً ج.اسلامی به سادگی نمی توانست فعالین برجسته جنبش کارگری را دستگیر و زندانی نماید. اگر جنبش ما، در سطح نخبگان نیست، پس چرا واکنش سراسری و میلیونی علیه زندانی کردن آقای "محمود صالحی"، در جریان نیست؟

جنبش نخبگان، انعکاس پراکندگی و زائده چپ روشنفکری است. برای مثال، اکنون جریان‌های زیر پوشش کارگر و کمونیزم شکل گرفته و معتقدند که از طریق دامن زدن به جنبش شخصیتها، می‌توان ج.اسلامی را به زیر کشید و بعد از آن "قدرت" را به کارگران واگذار کرد. قابل ذکر است، در شرایطی که ج.اسلامی علیه فعالین کارگری پرونده سازی می‌کند، فرقه‌های به اصطلاح "کارگری" و "کمونیستی"، فعالین مدنی و کارگری را از محیط کار و زیستشان خارج کرده و یک هفته بعد آنها را به "کمیته مرکزی" ابقاء می‌کند و بدینصورت امنیت دیگر فعالین کارگری را به خطر می‌اندازند. طبعاً، چنین کاری سر پوشی است بر ناکامیهای درونی خود نه خدمت به ارتقاء جنبش کارگری. در تقابل با اینگونه اپورتونیزم و از سوی دیگر بمنظور استقلال جنبش کارگری و پایان دادن به نخبه‌گرایی، هم اکنون بحثهای مفیدی در درون فعالین کارگری در جریان است و بیم آن می‌رود که در آینده نه چندان دور این مشکل رفع گردد.

- بروکراسی:

پدیده بروکراسی، یک دستگاه اداری است که بر طبق نظام و مقررات معین عمل می‌کند. این دستگاه، اساساً در خدمت اقلیتی است که قدرت سیاسی را در دست دارد. پایه گذار این نظریه، "ماکس وبر" جامعه شناس آلمانی است. به هر حال، پیدایش این نظریه به زمان شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری برمی‌گردد. بروکراسی، برای نظام سرمایه‌داری اهمیت فوق العاده ویژه‌ای دارد زیرا مزدوران و کل جامعه را به ایزولاسیون و زندگی فردی عادت می‌دهد. مدت‌هاست که این پدیده در کشورهای اروپای غربی متحقق شده است. در پرتو این بحث، اگر نگاهی به جنب و جوشهای کارگری در این جوامع بیافکنیم، آنگاه به روشنی می‌بینیم که جنبش کارگری اروپا به زائده احزاب "سوسیال دمکرات" تبدیل شده و نارضایتی کارگری نیز به شیوه انفرادی و از طریق کاغذ بازی صورت می‌گیرد. علاوه بر آنچه که ذکر شد، پدیده مورد نظر، بر زندگی خصوصی افراد نیز تاثیر منفی گذاشته است. برای نمونه، جمع‌کنندگی از انسانها، سال به سال و در مناسبت‌های مانند جشن کریسمس و .. همدیگر را می‌بینند. یکی دیگر از زائده‌های بروکراسی، اشاعه بی‌اعتمادی در بین انسانها می‌باشد.

اگر نگاهی به محیط پیرامون خود بیافکنیم، آنگاه بروشنی می‌بینیم که پدیده بروکراسی تنها به جوامع اروپای غربی محدود نمی‌شود بلکه در سراسر دنیا سرمایه‌داری و جریان‌های به اصطلاح "کمونیست" از این مقوله بعنوان ابزاری جهت تفرقه در صفوف طبقه کارگر استفاده می‌کنند. در حال حاضر، مشکل ما تنها مقابله با سرمایه‌داری و احزاب به اصطلاح "سوسیالیستی" نیست زیرا این ویروس بخشی از طبقه کارگر را نیز در خود تنیده و بطور روزافزون تولید و باز تولید می‌شود. برای نمونه، اکنون از موضع اصلی یعنی کار جمعی فاصله گرفته و به الگوهای نظام سرمایه‌داری و احزاب به اصطلاح "چپ" روآورده‌ایم. در این رابطه، لازم نیست گذشته دور را ورق بزنیم زیرا چالش‌های چند ماه اخیر به اندازه کافی گویا می‌باشد. برای مثال، بعد از دستگیری "محمود صالحی" و دیگر فعالین کارگری، بجای اینکه متحدانه به سطح خیابانها بیایم، از الگوی بروکراسی استفاده کردیم و یک خروار نامه، طومار، تقاضا و اعتراض جهت آزادی "محمود صالحی" و دیگر فعالین کارگری، برای دولت جمهوری اسلامی ایران فرستادیم.

جواب چه بود؟ و چه چیزی عاید ما شد؟ اگر جوابی در کار نیست، اگر این "مبارزه" کار ساز نیست، پس ادامه دادنش چه خاصیتی دارد؟

رهبران کارگری، از طریق آکسیونهای ۳۰ الی ۴۰ نفره و نامه نگاری آزاد نمی شوند. تشکل های کارگری نیز با نوشتن تقاضا و یا مراجعه به ارگان های دولتی ایجاد نمی گردد. دولتمردان و کارفرماها، از طریق مکاتبه حقوقهای معوقه را پرداخت نمی کنند. از طریق نوشتن انشاء برای "گای رایدر" و ... امنیت برای فعالین کارگری فراهم نمی گردد. پیمودن چنین راهی، بیش از این به صرف نیست و ما را به هیچ جای نمی رساند. راه حل، تنها پایان دادن به پراکندگی، عدم انسجام درونی و اتخاذ یک جهت گیری روشن بر مبنای کار جمعی می باشد. لاینحل ماندن این وضع و از سوی دیگر الگو برداری از بروکراسی، بیش از درجا زدن نیست و "محمود صالحی"ها، از چنین متدی هرگز آرامش بخود نمی بینند.

رمز موفقیت دور آتی، دقیقا در گرو استقلال جنبش کارگری است زیرا تا زمانی مسئله استقلال متحقق نشود و ابتکار نظری و عملی در دست فعالین کارگری قرار نگیرد، کماکان معلم و قلم بدست ما "چپ" عصیان زده و لیبرالیسم خواهد بود. در اینجا منظور از انسجام درونی، الزاما توافق ایدئولوژیک بر سر این یا آن پدیده استراتژیک و ... نیست. برعکس، منظور در پیش گرفتن کار جمعی است. اکنون، ما یک درد مشترک داریم و علاج آن تنها با اتحاد علاج پذیر است. گام بر داشتن در این زمینه، در درجه نخست مستلزم زدن حامیان فرقه‌گرای در درون جنبش طبقه کارگر می باشد زیرا در حال حاضر، فرقه‌گرای بزرگترین موانع بر سر سازمانیابی کارگری محسوب می شود. بنابراین، از طریق به هلاکت رساندن این ویروس است که مرحله بعدی یعنی ایجاد سازمان سراسری کارگران فرا می رسد.

حزب و طبقه

به یومن وجود ج.اسلامی، هنوز آن امکان فراهم نشده که کارگران در یک فضای باز، حزب سیاسی خود را بسازند. منتها در خصوص کارگران، احزاب زیادی وجود دارد که اسم "کارگر" را روی خود گذاشته‌اند. از نظر من، حزب کارگری معنای خاص خود را دارد. در این رابطه به چند شاخص پایه‌ای اشاره می کنم. (۱) ساختار ظاهری (۲) تبیین سیاسی (۳) تصویر روشن از زیر بناء و رو بنای اجتماعی جامعه (۴) نحوه تشکیل آن (۵) شیوه اداره‌اش می باشد.

مادامکه ما از حزب کارگری حرف می زنیم، بسیار ضروری بنظر می رسد که سیمای ظاهریش از کارگران شکل گرفته باشد و گرنه نمی توان کارگرایش تلقی کرد. در گام دوم، مسئله ارائه تبیین سیاسی مد نظر است. در این رابطه، لازم است که حزب کارگران درک مشخصی از اوضاع و احوال داشته باشد و بر مبنای آن برنامه‌های مقطعی و دراز مدت خود را اتخاذ نماید. در مرحله سوم، تصویر دقیق و علمی از رو بناء و زیر بنای اجتماعی جامعه است. این تصویر برای کار مشترک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا بر مبنای آن است که نقشه عملها تعیین و تدوین می شود. مرحله پنجم، پروسه شکل گیری آن می باشد.

تاسیس چنین حزبی، به یک شرایط متعارف و امن احتیاج دارد که کارگران بطور آزادانه و دور از هر گونه ترسی در دور یکدیگر جمع شوند و پیرامون تشکیل حزب خود وسیعا تبادل نظر نمایند. در بخش ضوابط درونی، منظور شفافیت مالی و شیوه اداره آن است. برای تکاتک کارگران، بنیه مالی اینطور حزبی باید ملموس باشد و جدا از این لازم است که گزارش آن مطابق یک مکانیزم تعریف شده سال به سال رو به بیرون نشر یابد. مسئله دوم بر چیدن هفتخان رستم پیش روی عضویت کارگران در چنین تشکیلاتی می باشد.

از آنجائیکه پایه‌های اصلی حزب مورد نظر، بر اساس کار جمعی و سنتهای شورای شکل می‌گیرد، الزامی است که آرایش آن نیز بطور شورای عمل نماید. نتیجه عملی چنین سیاست و مناسباتی این است که کمیته مرکزی و مسئولین ارگانها در اختیار شوراهای کارگری می‌باشند. بنابراین، هر وقت شوراهای تشخیص دادند، کمیته مرکزی و مسئولین ارگانها را بر کنار خواهند کرد و چهره‌های جدیدتری را انتخاب می‌کنند. یکی دیگر از خاصیت‌های حزب کارگری، طبعاً این خواهد بود که بیش از یک دوره هیچ کسی نمی‌تواند کمیته مرکزی و یا مسئول ارگانی باشد.

تصویری که ذکر شد، شامل هیچ کدام از احزاب موجود نمی‌شود. پس به آن نتیجه می‌رسیم که حزب واقعی کارگران در هیچ نقطه‌ای از دنیا وجود خارجی ندارد. اما این به معنای عدم خطر آنها نیست. در نتیجه، نباید دست روی دست بگذاریم زیرا در شرایطی که ما در اوج پراکندگی قرار داریم، ممکن است فاکتورهای دیگری سر بلند نماید و امثال "حزب کارگر" انگلستان هژمونی جامعه را در دست بگیرند.

اکنون فاکتورهای زیادی دست به دست همدیگر داده و در سطح دنیا زمینه تشکیل احزاب کارگری را بیش از هر زمان مساعدتر کرده است. دیر یا زود آن روز فرا می‌رسد و آفتاب پشت ابرهای سیاه طلوع می‌کند. اکنون، فرصت خوبی است که کارگران ایران نیز بسوی ایجاد حزب خود گام بردارند. در اینجا منظور حال حاضر نیست بلکه قصد و توصیه این است که در کنار مطالبات صنفی نیز ب فکر ایجاد اینطور ظرفی باشیم زیرا تنها نارضایتی در حول حوش مطالبات فوری ما را به مقصد نمی‌رساند. از این رو، چالشهای موثر ولو صنفی هم دقیقاً در گرو سازمانیابی کارگری می‌باشد. اگر بخواهیم بسوی ساختن اینطور حزبی گام برداریم، ابتدا لازم است که سه اصل را در نظر بگیریم. (۱) بازنگری مجدد نظام سرمایه‌داری. (۲) تدوین یک مانیفست نوین کمونیستی. (۳) ساختن تشکلهای کارگری.

اگر این سه اصل، مورد تبادل نظر عمیق کارگران قرار بگیرد و یک مخرج مشترک از آن بعمل بیاید، آنگاه بنیادهای نظام سرمایه‌داری به لرزه در می‌آید، آنگاه با جرات می‌توان گفت که جامعه برابر ممکن است. آنگاه بازار این همه سازمان واحزابی که زیر پوشش "کارگر" و "کمونیست" درست شده‌اند، ورشکست می‌شود.